

گاه‌نگاری آثار روایی صادق هدایت بر پایه «تاریخ تحولات بشر»

سیامک نادری*

باشگاه پژوهشگران جوان و نخبگان، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی،
شیراز، ایران

کاووس حسن‌لی**

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز،
شیراز، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۵/۱۲/۱۵، تاریخ تصویب: ۹۶/۰۴/۳۱، تاریخ چاپ: دی ۱۳۹۸)

چکیده

علاقه صادق هدایت به درنگ در تاریخ و فرهنگ بشری در بسیاری از گفته‌ها و نوشته‌های او بازتاب یافته است. از همین رو در بیشتر آثارش به گونه‌ای آشکار یا پنهان، می‌توان سایه‌ای از تاریخ زندگانی انسان را یافت. هدایت دست‌کم به دو دلیل به زمان‌بندی و توجه به ادوار تاریخی در داستان‌هایش گرایش دارد: نخست به دلیل میل شخصی‌اش به مطالعات باستان‌گرایانه، و دوم، تحت تأثیر شرایط زمانی که بازار رمان‌های تاریخی را در ایران گرم کرده بود. در مقاله پیش رو نشانه‌های تاریخی در یک اثر بررسی نشده، بلکه برای نخستین بار، نشانه‌های یک مسیر ممتد از مراحل گوناگون حیات بشری در شانزده اثر هدایت بازشناسی شده است. بر پایه این واکاوی، «افسانه آفرینش»، «پدران آدم»، «نمک ترکی»، «تاریک‌خانه»، «بوف کور»، «آفرینگان»، «آتش‌پرست»، «تخت ابونصر»، «پروین دختر ساسانی»، «آخرین لبخند»، «مازیار»، «سایه مغول»، «توب‌مروری»، «حاجی آقا»، «فردا» و «س. گ. ل. ل.» بررسی شده که هر یک به بخشی از مراحل پیش‌گفته اشاره دارند؛ و در مجموع خط ممتدی را از ابتدای تاریخ بشر تا انتهای آن ترسیم می‌کنند. اگر چنین انگاره‌ای پذیرفته شود، بر پایه آن می‌توان از نظمی تسلسل‌یافته در آثار داستانی صادق هدایت سخن گفت که روی‌کردی تاریخ‌مدار را دنبال می‌کند.

واژه‌های کلیدی: باستان‌گرایی، داستان، صادق هدایت، ادبیات داستانی، فرهنگ‌شناسی.

* نویسنده مسئول: E-mail: www.siamakn@gmail.com

** E-mail: www.kavooshassanli@gmail.com

۱- درآمد

بازنمود تاریخ، در ادبیات ایران، به‌ویژه ادبیات معاصر، جریانی سیال و ریشه‌دار است. اما گرایش گسترده به رمان تاریخی در پایان دوره قاجار، برآیند شکست و ناامیدی جامعه‌ی روشنفکر ایرانی از اصلاحات اجتماعی است. «جستجوی هویت و امنیت، مهم‌ترین عامل پیدایش رمان تاریخی ایران در این برهه از زمان است ... این جستجو که مهم‌ترین مشغله ذهنی روشنفکران ایرانی تا سال‌های ۱۳۲۰ است، خلاق‌ترین نمود ادبی خود را در رمان بوف کور صادق هدایت می‌یابد» (میرعابدینی، ۱۳۷۷: ۲۸ و ۲۹).

صادق هدایت نیز خواسته یا ناخواسته با این جریان همسو می‌شود و داستان‌ها و نمایش‌نامه‌هایی را در همین فضا پدید می‌آورد. تأثیر تاریخ در آثار هدایت جلوه‌ای انکارناپذیر دارد به گونه‌ای که نمی‌توان اثری از او یافت که فارغ از این نگرش باشد. حاکمیت «تاریخ» در این دوران را می‌توان در قضیه اختلاط نومیچه از مجموعه غوغ ساهاپ از زبان یاجوج و ماجوج که نام استعاری آفرینندگان اثر، یعنی هدایت و مسعود فرزند است، دریافت: «از بسی جای‌ها گذر کردم و بر بسیاری مردمان نظر، عاقبت به یقین دریافتم که هیچ چیز در این دنیای دون به از یکی از این فنون نباشد که آن: تحقیق و تاریخ و ترجمه و اخلاق است» (هدایت، فرزند، ۱۳۵۶: ۱۰۵). این نگرش، در ماجرای مازیار نیز به شکلی دیگر از زبان (هدایت و مینوی) نمود می‌یابد، زمانی که در مقدمه آن می‌گویند: «نوشتن این داستان‌ها و روشن کردن این فصول از تاریخ زنده ایران از اهم واجبات است» (هدایت، مینوی، ۱۳۵۶: ۱۱).

همین نگرش در مجموعه‌های زنده‌به‌گور (۱۳۰۹)، انیران (۱۳۱۰) پروین دختر ساسان (۱۳۰۹)، سه قطره خون (۱۳۱۱)، سایه‌روشن (۱۳۱۲)، علویه‌خانم (۱۳۱۲) و مازیار (۱۳۱۲) دنبال می‌شود تا سال ۱۳۲۰ که با روشن شدن انگیزه حکومت رضاشاهی در ترویج «رمان تاریخی»، بسیاری از روشنفکران ایرانی چون هدایت، از آن دست شسته و آن را رها می‌کنند (نک: میرعابدینی، ۱۳۷۷: ۵۰، ۹۲، ۹۴ و ۹۵). البته هدایت در سال ۱۳۲۱ مجموعه سگ ولگرد را منتشر می‌کند که دست‌کم دو داستان آن (تخت ابونصر و تاریک‌خانه) شمایی تاریخی دارد و پس از آن آثار دیگری از هدایت پدید می‌آید که در مقابل آن گونه نوشتارهاست: «بعد از شهریور ۱۳۲۰ ... هدایت ... «قضیه داستان باستانی یا رمان تاریخی» را در نکوهش از مضمون و شیوه نگارش رمان تاریخی می‌نویسد و در «قضیه زیر بته» آثار نژادپرستانه دوره رضاشاه را به سخره می‌گیرد ... [و] آثاری چون حاجی‌آقا [۱۳۲۴] را بر ضد اقتدار پدرسالاری و جهل و خرافه‌پرستی مردم می‌نویسد» (همان: ۹۴ و ۹۵ و ۱۳۱).

او این بار تاریخ را از دیدگاهی دیگر می‌بیند و می‌گوید:

علم شریف تاریخ تکرار می‌شود برای اینکه وقاحت‌ها و پستی‌ها و سستی‌ها[ی] ... بشر هم تکرار می‌شود. جانوران بت نمی‌پرستند، قلدر نمی‌تراشند، و به کثافت‌کاری‌های خودشان هم نمی‌بالند برای همین تاریخ ندارند. صفحات تاریخ بشر با خون نوشته شده، هر قلدری که وقیح‌تر و درنده‌تر باشد و بیشتر کشتار و غارت بکند و پدر مردم را در بیاورد، در صفحات این تاریخ، عزیزچسانه‌تر است. آن وقت موجودات احمق و ازده‌ای که ریزه‌خوار خون رجاله‌های تازه‌به‌دوران‌رسیده می‌باشند قد علم می‌کنند و جریان وقایع را با منافع شکم و زیر شکم خودشان تطبیق می‌دهند، با جملات چسبنده پرطمطراق و سجع و قافیه، پرده روی جنایات و حماقت کارنامه این قلدرها می‌اندازند و اسم خودشان را مورخ می‌گذارند ... تنها فایده تاریخ این است که از مطالعه‌اش انسان به ترقی و آینده بشر هم ناامید می‌شود (هدایت، الف، بی تا: ۹۳ و ۹۴).

بررسی‌های همه‌جانبه آثار هدایت نشان می‌دهد که می‌توان در مجموعه‌ای از آثار او، انگاره‌ای از مسیر تاریخ تحولات بشری را یافت. در چنین طرحی، هر کدام از این آثار شانزده‌گانه، بخشی از این مسیر را نشان می‌دهند و در نهایت، یکدیگر را کامل می‌کنند.

۲- بازنمود «تاریخ تحولات زندگی بشر» در آثار صادق هدایت

پرویز ناتل خانلری، در مراسم نخستین کنگره نویسندگان ایران، در حضور خود هدایت با تأکید بر جایگاه او در داستان‌نویسی ایران می‌گوید:

در نوشتن داستان‌های کوتاه، بزرگ‌ترین استاد ادبیات معاصر ایران صادق هدایت است. وسعت و تنوع آثار هدایت در ادبیات اخیر، نظیر ندارد. این نویسنده، تاکنون ۲۶ کتاب انتشار داده که از آن جمله چهار کتاب هر یک، شامل چند داستان کوتاه است ... [هدایت] مراحل زندگی بشر را از آغاز آفرینش (افسانه آفرینش) شروع می‌کند. سرگذشت بوزینگانی را که اجداد انسان بوده‌اند، شرح می‌دهد. از پله‌های تاریخ بالا می‌رود تا آنجا که تمدن مادی بشر را به انتها می‌رساند (هاشمی، ۱۳۸۲: ۲۷ و ۲۸).

اگر بخواهیم در آثار هدایت، خط سیر روشنی را از تاریخ تحولات زندگانی بشر، بازشناسی کنیم؛ باید از افسانه آفرینش آغاز و با س. گ. ل. ل. به پایان بریم.

نمایش‌نامه «افسانه آفرینش»، چنان‌که از نام آن پیداست به آفرینش یک‌باره بشر اشاره دارد که با نگاهی طنزآلود به نظریه‌های آفرینش، از جمله دیدگاه تکامل‌گرایان قرن نوزدهم، آفرینش ناگهانی انسان را با لحنی کمیک روایت می‌کند:

خالق‌اف:- روز اول روشنایی، بعد زمین‌ها، آسمان‌ها، آب‌ها، سنگ‌ها، کلوخ‌ها و غیره را درست کردم [...] اینک می‌خواهم یک یادگار پاینده‌ای از خود بگذارم و قدرت‌نمایی بکنم. از این رو مشیت و اراده‌ی من بر آن قرار گرفت تا روی این زمینی که در منظومه شمسی و در خانواده خورشید است، یک دسته جانور بیافرینم و پادشاهی: «آدم نام» به صورت خودم از گل درست کرده بر آن‌ها بگمارم، تا بر همه موجودات فرمان‌روایی داشته باشد. (هدایت، ۱۹۴۶: ۲۰)

این داستان، آفرینش بشر را از دو دیدگاه (آفرینش خلق‌الساعه و تکامل‌گرایانه) در کانون توجه قرار می‌دهد و در چالشی طنزآلود این انگاره‌ها را در هم می‌آمیزد و تصویری ناموزون از آفرینش انسان ارائه می‌دهد که نه رو به سوی روایت‌های دینی و نه نظریات تکامل‌گرایانه دارد و فقط از مبدأ سلسله‌نگاری‌های تاریخی آثار داستانی صادق هدایت قابل توجه است. هدایت، در داستان «پدران آدم» فرصتی دوباره می‌یابد تا با تکیه بر دیدگاه‌های تکامل‌گرایان، به نیمه نخست حیات انسان‌میمون‌ها در دوران سوم زمین‌شناسی اشاره کند که هماهنگ با تصویری است که برخی از دیرینه‌شناسان از حیات ابتدایی بشر به دست داده‌اند:

میلیون‌ها قرن از عمر زمین می‌گذشت و زمین در کوره‌راهی که به دور خورشید برای خودش پیدا کرده بود می‌چرخید. ولی طبیعت هنوز از جوش و خروش نیفتاده بود. رگبارهای تند، رعد و برق، طوفان و باد و بوران و زمین‌لرزه‌های پی‌درپی داستان مکرر و دائمی روی زمین را تشکیل می‌داد. از قلّه کوه دماوند پیوسته دود و بخار خاکستری‌رنگی بیرون می‌آمد که شب‌ها به شعله‌های نارنجی تبدیل می‌شد و عکس آن روی سطح آب آرام دریاچه دور آن منعکس می‌گردید، روی کوه‌ها و دره‌های مشرف به دریاچه از جنگل‌های انبوه با درخت‌های تنومند بزرگ پوشیده شده بود و در زیر شاخه این درخت‌ها جانوران درنده و چرنده و میمون‌های بزرگی که تازه به آنجا کوچ کرده بودند زندگی می‌کردند- خانواده‌های گوناگون و ناشناس میمون‌های کلان شبیه به آدمیزاد یا (آدم-میمون) حلقه‌ای را تشکیل می‌داد که نژاد انسان را به میمون متصل می‌کرد (هدایت، ب، ۱۳۵۶: ۹۹).

این تصویر به نیمه نخست «عهد احوال ابتدایی» اشاره دارد و با عنوان «نئوزوئیک: میوسن و پلیوسن» شناخته می‌شود. یعنی از (اواسط تا اواخر دوران سوم زمین‌شناسی). در این دوران، شکل‌گیری نخستین گونه از نیاکان مشترک انسان و میمون، با جریان‌های کوه‌زایی، پیدایش جنگل‌های باتلاقی و فوران آتش‌فشان‌ها و وقوع زمین‌لرزه‌های پی‌درپی همراه بوده است. در اواخر همین دوران، آنتروپوئیدهای انسان‌نما موسوم به «انسان-میمون» پدید آمده‌اند که از ویژگی‌های آن‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: حرکت چهاردست‌وپا، زندگی بر روی درختان، استفاده ناکارآمد از ابزار اولیه، تغذیه از میوه درختان و ریشه گیاهان، بیگانگی تقریبی با شکار و غذای گوشتی، هرج و مرج جنسی و ناآشنایی با آتش و کارکردهای آن (ر. ک: قدیانی، ۱۳۷۹: ۱۶؛ خوب‌نظر، ۱۳۴۶: ۶، ۱۰، ۱۱، ۵۷، ۶۰، ۷۸ و ۱۲۲؛ لیتون، ۱۳۳۷: ۵، ۶، ۲۲ و ۶۳؛ مغفوری‌مقدم، ۱۳۷۹: ۴۸ و ۷۱؛ بارنت، ۱۳۶۹: ۹۳؛ هدایت، ۱۳۸۳: ۳۰، ۴۵ و ۴۶؛ کاژدان و دیگران، ۱۳۷۹: ۱۶ و ساجدی، نادری، ۱۳۹۱: ۷۹ تا ۹۵). پس از آن، نیمه دیگر همین عهد، یعنی آغاز دوران چهارم زمین‌شناسی (موسوم به «پلیستوسن») به صورتی طنزگونه در قضیه نمک ترکی روایت شده که در آن «انسان-میمون‌ها» با خروج از جامعه حیوانات، نخستین حلقه از تبار موجودات انسانی را پدید آورده‌اند؛ دوره‌ای که از اوسترالوپیتکوس‌ها آغاز و به انسان هوموساپینس (انسان هوشمند) منتهی می‌گردد:

در زمان‌های تاریک بربریت و سبیت و جاهلیت [...] قبیله‌های آدم-میمون بی‌ریا در جنگل‌های نواحی گرمسیر روی شاخه درخت‌ها و یا در شکاف غارها زندگی می‌کردند. روزی از روزها یکی از آدم-میمون‌ها موسوم به نسناس که حالا مشهور به حلقه گم‌شده داروین است، مسخرگیش گل کرد؛ یا حق گفت و پا شد کمرش را شق کرد و از حالت چهاردست‌وپایی به حالت متمدن دوپایی خودمان در آمد و عصازنان زیر درخت‌ها سلانه سلانه راه افتاد [...] این شوخی صورت اپیدمی به خود گرفت و گروهی از (آدم-میمون‌ها) از روی حس کنجکاوی مقلد مرشد خود نسناس گردیدند و به این حرکت عنیف ادامه دادند، آدم-میمون‌های امل و کهنه‌پرست و ارتودوکس همین که دیدند کار از کار گذشته و صورت جدی به خود گرفته، اوقاشان تلخ شد و آن‌ها را عاق والدین کردند و از ارث چهاردست‌وپایی محرومشان نمودند. حلقه‌های گم‌شده دوپایی داروین هم با چشم‌گریان و دل‌بریان از نیاکان بزرگوارشان خدانگهداری کردند و راهشان را گرفتند و رفتند- این

حرکت اولین خیزش و پرش آدم- میمون‌های زبان‌بسته به سوی دنیای آدمی بود و تشکیل نخستین حلقه‌های گم‌شده داروین را می‌داد (هدایت، د، ۱۳۵۶: ۱۰۹).

هدایت در همین مسیر نوشتاری، با گذر از اجداد مشترک که در داستان س. گ. ل. ل هم به آن‌ها اشاره شده و با پیمودن مراحل تکامل از آنترپوئیدها و اوسترالوپیتکوس‌ها به پیتکانتروپ‌ها و سینانترپ‌ها، به ظهور انسان و چهار دوره یخبندان توجه کرده است که با ترک جنگل و کوچ به دشت‌ها و غارها و حرکت قائم بر روی دو پا و ترک زندگی درختی و کانیالیسم (هم‌نوع‌خواری) و کشف و محیا ساختن آتش همراه بوده است (ر. ک: خوب‌نظر، ۱۳۴۶: ۱۲، ۱۳، ۲۱، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۱۹۸، ۲۰۰ و ۲۷۶؛ لیتتون، ۱۳۳۷: ۱۵، ۱۶، ۲۲ و ۲۳؛ مغفوری‌مقدم، ۱۳۷۹: ۹۷؛ کاژدان و دیگران، ۱۳۷۹: ۱۶، ۷۶ تا ۷۸؛ فون‌لاو و دیگران، ۱۳۷۷: ۲۸؛ بهزاد، ۱۳۵۷: ۸۱ و حسن‌لی، نادری، ۱۳۹۴: ۶۷ تا ۷۸).

پس از این مرحله، همان انسان‌ریخت‌های نخستین با دگرذیسی تدریجی، به انسان‌های «هوموساپینس» (انسان هوشمند) تبدیل می‌شوند. اینان با چیرگی بیشتر بر طبیعت و عناصر آن، تمدنی بر پایه «سنگ» را بنا می‌نهند که نمودهای این دوره را می‌توان در داستان تاریک‌خانه یافت. نخستین تراوشات فکر مذهب نزد بشر کرومانیون، در همین دوره است که یکی از برآیندهای آن: «تدفین گورخمره‌ای مردگان در عهد پارینه‌سنگی پسین و نوسنگی» است که در داستان تاریک‌خانه با رمز و کنایه بدان اشاره شده است. در این دوره، تن مردگان را با گل اخرای سرخ‌رنگ می‌پوشاندند و آن‌ها را در گودال‌ها یا خمره‌هایی در کف منازل مسکونی‌شان، به همراه اغذیه و زینت‌آلات و اسلحه‌های متداول زمان، به خاک می‌سپردند که این شیوه با تغییراتی تا عهد فلز ادامه یافته است (ر. ک: خوب‌نظر، ۱۳۴۶: ۸۶ تا ۹۹، ۱۰۳، ۲۰۴، ۲۴۱ و ۲۶۰؛ بی‌ناس، ۱۳۸۱: ۶ تا ۸؛ لیتتون، ۱۳۳۷: ۱۳۲؛ چایچی امیر خیز، سعیدی هرسینی، ۱۳۸۱: ۵؛ حسن‌لی، نادری، ۱۳۸۸: ۵۵ تا ۷۰ و حسن‌لی، نادری، ۱۳۹۱: ۱۴).

عهد فلزات، آخرین مرحله از دوران چهارم زمین‌شناسی است که از حدود هزاره چهارم پیش از میلاد، آغاز شده است. (ر. ک: خوب‌نظر، ۱۳۴۶: ۳۶ و ۲۷۴) بخشی از بوف کور در پیوند با نمادهای این دوران، به کلیدواژه‌هایی چون: رنگ خاکستری، مردمان اثیری، ری، هند، ترکمنستان و نوعی نوستالژی باستان‌گرایانه از آریاییان عصر آهن اشاره کرده که نشانه‌هایی از آن را می‌توان در قضیه نمک ترکی نیز یافت (ر. ک: نادری، ساجدی، ۱۳۹۱: ۲۲۱ تا ۲۴۲؛ حسن‌لی، نادری، ۱۳۹۱: ۱۶ و ۱۷؛ حسن‌لی، نادری، ۱۳۹۴: ۸۹ تا ۹۲).

این کلیدواژه‌ها در چند بخش از بوف کور تکرار می‌شود؛ از جمله در بخش نخست، هنگامی که گزارشگر می‌خواهد، پیکر اثری را به گورستان بیرون شهر منتقل کند که در این اثنا خانه‌هایی خاکستری‌رنگ می‌بیند و می‌گوید: «اطراف من یک چشم‌انداز جدید و بی‌مانندی پیدا بود که نه در خواب و نه در بیداری دیده بودم؛ کوه‌های بریده‌بریده، درخت‌های عجیب و غریب توسری‌خورده، نفرین‌زده از دو جانب جاده پیدا که از لابه‌لای آن، خانه‌های خاکستری‌رنگ به اشکال سه‌گوشه، مکعب و منشور با پنجره‌های کوتاه و تاریک بدون شیشه دیده می‌شد» (هدایت، ۱۳۵۶ الف: ۲۶). و در جای دیگر از آن‌ها با عنوان «یادگارهای دوردست خاکستری و متراکم» یاد می‌کند و می‌گوید: «هرچه تریاک برایم مانده بود، کشیدم تا این افیون غریب همه مشکلات و پرده‌هایی که جلوی چشم مرا گرفته بود، این همه یادگارهای دوردست خاکستری و متراکم را پراکنده بکند» (همان: ۳۳).

این فرهنگ را به واسطه‌ی سفال‌های خاکستری بر جای مانده از آن، به «فرهنگ سفال خاکستری- سیاه» نام‌گذاری کرده‌اند که محل ظهور آن را از دروازه‌های ری و ترکمنستان تا هندوستان برآورد کرده‌اند (ر. ک: خوب‌نظر، ۱۳۴۶: ۲۷۵).

تعدادی از این سفال‌ها، شش سال بعد از نگارش بوف کور، در باغ حاج مخبرالسلطنه هدایت کشف شده که هدایت از آن‌ها آگاهی داشته و برای صادق چوبک نقل کرده که: «این حاج مخبرالسلطنه، وقتی که گودال حمام موقوفه دروس را می‌کنده، به چند تکه از اشیای باستانی برخورد کرده و در حالی که دستپاچه شده، گفته آن‌ها را بیاورید بالا و سروصدایش را در نیاورید که اگر دولتی‌ها بفهمند، کار را تعطیل می‌کنند و همه بی‌کار خواهید شد و خبر دارم که گذار به سروقتش رفت و آن اشیاء را طلب کرد» (دهباشی، ۱۳۸۰: ۶۰۹ و نادری، ساجدی، ۱۳۹۱: ۲۲۹). روند تاریخ در داستان‌های هدایت تا «آفرینگان» به سیر خود ادامه می‌دهد که آیین مغان و زردشتیان را در تدفین استودانی به تصویر می‌کشد، در این میان، «آتش پرست» با شاخصه‌های بیشتری به روایت دوره هخامنشی می‌پردازد:

وقتی که در جنوب ایران بودم و در پرسپولیس کاوش می‌کردم یک شب رفیقم کست ناخوش بود. من تنها رفته بودم در نقش رستم، آنجا قبر پادشاهان قدیم ایران را در کوه کنده‌اند، به نظرم عکسش را دیده باشی؟ یک چیزی ست صلیب‌مانند در کوه کنده شده، بالای آن عکس شاه است که جلو آتشکده ایستاده، دست راست را به سوی آتش بلند کرده. بالای آتشکده اهورامزدا خدای آن‌ها می‌باشد. پایین آن به شکل ایوان دو سنگ

تراشیده شده و قبر پادشاه میان دخمه سنگی قرار گرفته. از این دخمه‌ها چند تا در آنجا دیده می‌شود، روبه‌روی آن‌ها آتشکده بزرگ است که کعبه زردشت می‌نامند [...] سرم را بلند کردم، دیدم روی تخته‌سنگ بالای دخمه روبه‌رویم مجلسی که در سنگ کنده شده بود درست شبیه و مانند مجلس زنده‌ای بود که من جلو آن ایستاده بودم و با چشم خودم می‌دیدم. من به جای خودم خشک شدم. مانند این بود که این آدم‌ها از روی سنگ بالای قبر داریوش زنده شده بودند و پس از چندین هزار سال آمده بودند روبه‌روی من مظهر خدای خودشان را می‌پرستیدند! [...] حس کردم که دو سه هزار سال به قهقرا رفته (هدایت، ۱۳۵۶ ه: ۴۶ و ۴۷).

نقش رستم در چند کیلومتری تخت جمشید، قرار دارد:

داریوش اول این محل را برای ایجاد آرامگاه خود انتخاب کرد و بعداً سه تن دیگر از شاهان هخامنشی از او پیروی نمودند. این گوردخمه‌ها از نظر شکل یکسان، و به صورت یک صلیب یونانی هستند [...] در قسمت فوقانی [...] گوردخمه، نقش برجسته‌ای به چشم می‌خورد که [...] شاه را بر بالای سکویی در مقابل نماد فروهر و آتشدان نشان می‌دهد؛ [...] نمای خارجی و طرز ساختمان [...] آرامگاه در نقش رستم و [...] تخت جمشید یکسان و عبارت از یک مجلس حجاری [...] است که پادشاه هخامنشی را بر سریر پادشاهی در برابر سه مظهر مقدس فروهر و خورشید و آتش، در حالی که دست راست خود را به حال نیایش بلند کرده و در دست دیگر کمانی دارد، می‌نمایاند [...] مقابل گوردخمه داریوش، بنای مکعب‌شکلی به نام کعبه زردشت قرار دارد. (قدیانی، ۱۳۸۴: ۳۸۰ تا ۳۹۰)

هدایت در نوشته‌های گوناگون خود بارها به ساختمان قبرها و آیین‌های تدفین اشاره کرده است که می‌تواند برآمده از تفکر مرگ‌اندیش او باشد (نک: حسن‌لی، نادری، ۱۳۹۱: ۹ تا ۳۲). بخشی از بوف کور نیز خواسته یا ناخواسته به سلطنت اشکانیان می‌پردازد و از ری باستان (راغه)، نهر سورن، دز رشکان و دهکده پارتی می‌گوید:

نزدیک نهر سورن که رسیدم جلوم یک کوه خشک خالی پیدا شد. هیکل خشک و سخت کوه مرا به یاد دایه‌ام انداخت، نمی‌دانم چه رابطه‌ای بین آن‌ها وجود داشت. از کنار کوه گذشتم، در یک محوطه کوچک و باصفایی رسیدم که اطرافش را کوه گرفته بود و بالای

کوه یک قلعه بلند که با خشت‌های وزین ساخته بودند دیده می‌شد. در این وقت احساس خستگی کردم، رفتم کنار نهر سورن زیر سایه یک درخت کهن سرو روی ماسه نشستم. جای خلوت و دنجی بود. به نظر می‌آمد که تا حالا کسی پایش را اینجا نگذاشته بود. ناگهان ملتفت شدم دیدم از پشت درخت‌های سرو یک دختر بچه بیرون آمد و به طرف قلعه رفت. لباس سیاهی داشت که با تار و پود خیلی نازک و سبک گویا با ابریشم بافته شده بود... آیا او موجودی حقیقی و یا یک وهم بود؟ آیا خواب دیده بود و یا در بیداری بود، هر چه کوشش می‌کردم که یادم بیاید بیهوده بود- لرزه مخصوصی روی تیره پشتم حس کردم به نظرم آمد که در این ساعت همه سایه‌های قلعه روی کوه جان گرفته بودند و آن دخترک یکی از ساکنین سابق شهر قدیمی ری بوده (هدایت، ۱۳۵۶ الف: ۵۴ و ۵۵).

نهر سورن که به نام‌های روده و چشمه‌علی شناخته شده، یکی از دو نهر بزرگی است که نامش در کتاب‌های جغرافی سده‌های سوم تا هفتم هجری از زبان یاقوت، ابودلف، اصطخری و دیگران آمده است. سرچشمه این نهر در شمال غربی ری و در محل ری باستان بوده است. نام این رود برگرفته از نام خاندان باستانی «سورن» از اشراف و مرزداران بزرگ ری، در زمان فرمانروایی (اشکانیان و ساسانیان) بوده که بعد از پادشاه از مقام حائز اهمیتی برخوردار بوده و وظیفه تاج‌گذاری پادشاه را بر عهده داشته‌اند (ر. ک: کریمان، ۱۳۴۵: ۱۳۰ تا ۱۴۳). بر فراز مظهر نهر سورن (چشمه‌علی) قلعه‌ای باستانی و معروف قرار داشته که از آن به «دز رشکان» یاد می‌شده و بازمانده از دوره اشکانیان بوده است. این قلعه که با خشت‌های وزین ساخته شده از یادگاران دوران آبادی ری در زمان شاهان اشکانی و مقرر مرزداران ایشان بوده است (ر. ک: همان: ۸، ۱۸، ۱۹، ۱۳۳، ۲۹۲ تا ۲۹۷). در ادامه نمودهای تاریخی در آثار هدایت، «تخت ابونصر» نیز قابل توجه است. این داستان، در ظاهر، بازگشت به عهد ساسانی را روایت می‌کند:

یک روز که فریمن با دسته‌ای از کارگران در دامنه کوه مقابل مشغول کاوش بود، علائمی کشف کرد و پس از کندوکو چندین تخته‌سنگ که با ساروج و گل محکم شده بود، بالاخره به نقبی سر درآورد که در کوه زده بودند. با حضور دکتر وارنر و گورست تابوت سنگی بزرگی را در میان سردابه کشف کردند که به شکل مکعب مستطیل از سنگ یک‌پارچه تراشیده شده بود. با دقت و احتیاط زیاد تخته‌سنگ در تابوت را برداشتند، گوشه تابوت، مومیایی مرد بلندبالایی دیده می‌شد که چمباتمه نشسته و زانوهایش را بغل زده

بود، سرش را پایین گرفته و خود فولادین به سر داشت که دو رشته مروارید رویش بسته شده بود. لباس زربفت گران‌بهایی به تنش و یک گردن‌بند جواهرنشان روی سینه‌اش و قداره‌ای به کمرش بود (هدایت، ۱۳۵۶ ج: ۷۷).

هدایت در گوشه‌ای از داستان، از زبان یکی از شخصیت‌ها، به تاریخ حیات این مومیایی اشاره کرده و می‌گوید: «نکات مهمی برای من روشن شده. اولاً زندگی داخلی یک حاکم عیاش را در زمان ساسانیان بر ما مکشوف می‌کند [...] به علاوه بر ما ثابت می‌شود که در زمان ساسانیان ازدواج «خویتودس [...] معمول بوده» (همان: ۸۳).

پروین دختر ساسان نیز نمایش‌نامه‌ای است با موضوع نبرد ایرانیان با اعراب. این نبرد با شکست ایرانیان، نابودی ری و کشتاری فراگیر پایان می‌یابد. پس از آنکه شهر ری رو به ویرانی می‌نهد و به تلی از خاک تبدیل می‌شود، بارگاه شاهنشاهی ساسانی و سراها همه به بیغوله و پناهگاه جغد بدل می‌گردند (ر. ک: آجودانی، ۱۳۷۱: ۴۸۳ و ۴۹۳).

هدایت در مقدمه این نمایش‌نامه، می‌نویسد: «این پرده در بحبوحه جنگ عرب‌ها با ایرانیان در حدود سنه ۲۲ هجری در شهر ری (راغا) نزدیک تهران کنونی می‌گذرد [...] اولین جنگ رازیان با اعراب به روایت مشهور در حدود سنه ۲۲ هجری در زمان خلافت عمر روی داده؛ سپهبد ایرانیان فرخان زیندی و سرکرده عرب‌ها عروه بن زید نامیده می‌شده» (هدایت، ۱۳۵۶ و: ۱۱ و ۳۸).

آخرین لبخند نیز داستان دیگری است که تاریخ را در هنگامه استیلای خلفای عباسی بر ایران روایت می‌کند و به قتل عام برمکیان به دست هارون‌الرشید اشاره دارد: «پیش از اینکه نقشه روزبهان اجرا بشود، در همان شب که ۱۳ صفر ۱۸۷ بود چاپار خلیفه رسید و حکم قتل عام همه برمکیان را دادند. در این شب هزار و دویست نفر زن و بچه و کسان و بستگان و غلامان طرفداران برمکیان را قتل عام کردند» (هدایت، ۱۳۵۶ ب: ۹۸).

نمایش‌نامه مازیار نیز ماجرای شورش مازیار است در مازندران، علیه خلیفه و اعراب. این قیام برای بازگرداندن حکومت به خاندان‌های ایرانی صورت می‌گیرد و به شکست می‌انجامد (ر. ک: آجودانی، ۱۳۷۱: ۴۸۳). نمایش‌نامه مازیار که با پیش‌درآمدی تاریخی از مجتبی مینوی چاپ شده، به روایت در هم فرو ریختن آخرین دژ ایرانیان در برابر اعراب می‌پردازد که استیلای کامل خلفا پس از دو قرن از ورود اسلام به ایران، بر نواحی شمالی (گیلان و طبرستان) را نشان می‌دهد. مازیار به توطئه و تبانی برادرش در سال ۲۲۵ دستگیر و به فرمان

معتصم به چهارصد و پنجاه ضربه شلاق محکوم و بالاخره بدرود حیات گفت. «جثه او را در کنیسه بابک برداری که پهلوی چوبه‌دار بابک بود آویختند» (هدایت، مینوی، ۱۳۵۶: ۷۰). در بخشی از بوف کور به دوران آل بویه و سلجوقی - ری (۳ تا ۷ ه. ق) - پرداخته می‌شود و رونق سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی ری را تا پیش از حملات مغول به تصویر می‌کشد (ر. ک: حسن‌لی، نادری، ۱۳۹۲: ۱۴۹ تا ۱۷۰ و حسن‌لی، نادری، ۱۳۹۱: ب: ۴۹ تا ۸۲). در این دوران، ری، یکی از آبادترین شهرهای جهان اسلام بوده که آن را به زیبایی و قدمت «ام‌البلاد»، «شیخ‌البلاد» یا «عروس شهرها» می‌نامیدند (ر. ک: کریمان، ۱۳۴۵: ۱۱۷).

شهری که عروس دنیا می‌نامند و هزاران کوچه‌پس‌کوچه و خانه‌های توسری‌خورده، و مدرسه و کاروان‌سرا دارد - شهری که بزرگ‌ترین شهر دنیا به‌شمار می‌آید، پشت اطاق من نفس می‌کشد و زندگی می‌کند. اینجا گوشه‌ی اطاقم وقتی که چشم‌هایم را به‌هم می‌گذارم سایه‌های محو و مخلوط شهر: آنچه که در من تأثیر کرده با کوشک‌ها، مسجدها و باغ‌هایم همه جلو چشمم مجسم می‌شود (هدایت، ۱۳۵۶ الف: ۳۸ و ۳۹).

سایه مغول نیز بخشی دیگر از تاریخ ایرانیان است که به قساوت و خون‌خواری مغولان اشاره دارد و هدایت بخشی از جنایات این قوم وحشی را در قالب آن به تصویر می‌کشد: «نقشه‌ی شاهرخ عوض شد؛ تاکنون او و دسته‌ای از جوانان ایرانی [...] هجوم مغول را راه امید و پیشامد مناسبی برای از بین بردن [...] نژاد سامی [می] پنداشتند. ولی آن روزی که مغول آمد، آن روزی که این نژاد زردچهره‌ی خون‌خوار به سرزمین آن‌ها تاخت‌وتاز کرد [...] پی بردند که [...] مغول دشمن جنبنده، دشمن جان همه و دشمن انسانیت بود» (هدایت، بی‌تا ب: ۳۴ و ۳۵).

توپ مرواری نیز دربرگیرنده‌ی عهد صفوی تا قاجار است. سرآغاز استعمار، دورانی که برای نخستین بار پای کشتی‌های انگلیسی و پرتغالی به ایران رسیده است. توپ مرواری وضعیت سیاسی و فرهنگی ایران دوران صفوی تا سال ۱۳۳۰ را بررسی نموده و علل ضعف و عقب‌ماندگی ملت ایران را در سایه استعمار واکاوی نموده است (ر. ک: میرعابدینی، ۱۳۷۷: ۲۱۶). نویسنده، داستان این توپ و خرافات منسوب به آن را دست‌مایه‌ای برای به‌تصویر کشیدن نادانی مردم و سوءاستفاده‌های استعمارگران از باورهای نادرست آن‌ها قرار داده و در این نوشتار هجوآمیز، بخشی از تاریخ را به تصویر کشیده که شاید بیشتر برآمده از تأثر نویسنده از وضعیت اسفبار ایران باشد:

عالم و آدم می‌دانند که در زمان شاه شهید، توپ مرواری، توی میدان ارگ، شق و رق روی قناده‌اش سوار بود [...] و هر سال شب چهارشنبه سوری دورش غلغلۀ شام می‌شد تا چشم کار می‌کرد، مخدرات یائسه، بیوه‌ها [...] و ... از دور و نزدیک هجوم می‌آوردند و دور این توپ طواف می‌کردند [...] و نخورد نداشت که تا سال دیگر به مرادشان می‌رسیدند [...] این‌جا هم البته نه به طور استثنا بلکه مثل بیشتر جاهای دنیا یک پادشاه قدرقدرت مستبد دو آتشه داشت که از سیلش خون می‌چکید، به طوری که هفت نفر هیزم‌شکن مازندرانی نمی‌توانست گردن ستبرش را بزند و کسی جرئت نمی‌کرد فضولی بکند و بگوید: «ابولی خرت به چند؟» و اسمش را «شاه‌بابا» گذاشته بودند [...] حالا بیایم سر تاریخچه توپ مرواری خودمان، در این باب روایات گوناگون وجود دارد [...] آورده‌اند که توپ مرواری را شاه‌عباس کبیر از پرتغالی‌ها گرفته و صاحب «اجعل التواریخ» معتقد است که نادرشاه آن را از هندوستان قاچاق کرده [...] اما از شما چه پنهان که به هیچ کدام از این روایات نمی‌توان اعتماد کرد پس ما پس از نوش جان کردن مقدار هنگفتی دود چراغ، اکنون چکیده محفوظات و عصاره معلومات خودمان را روی دایره می‌ریزیم تا موجب عبرت خاص و عام شود. (هدایت، بی تا: ۱، ۲، ۱۳، ۱۴)

هدایت با همین روش، چکیده رویدادهای دوران صفویه تا قرن معاصرش را در این قضیه می‌ریزد و عصاره تلخ آن را با بیانی هجوآمیز اما طنز، در کام خوانندگان می‌چکاند و بدین شیوه، خشم و انزجار خود را از مردم و پادشاهان این دوران آشکار می‌سازد. لرد کندن یکی از سیاحانی است که کتابش از منابع مستند توپ مرواری هدایت بوده است؛ او در پیوند با این توپ می‌نویسد:

تاریخ‌نویسان متعدد شرح و بسط متفاوت و متضادی راجع به این توپ تنومند نوشته‌اند، بعضی‌ها گفته‌اند که آن را نادرشاه از دهلی آورده و در آنجا اصلاً بر دهانه آن یک رشته مروارید نصب شده بود و بعضی دیگر نوشته‌اند که نادرشاه مروارید را در ایران بر آن تعبیه کرد. و «سر. ار. کریپوتر» می‌نویسد: این همان تویی است که شاردن در میدان اصفهان دیده بود [...] که کریم‌خان زند آن را در شیراز نصب کرده بود و چون مدتی در یکی از امام‌زاده‌های شیراز پنهان ماند، قدس و برکتی به آن نسبت می‌دهند که پس از انتقال به پایتخت قاجاریه نیز همچنان محفوظ مانده بود. ولی جهانگیرخان آخرین وزیر صنایع ظریفه برای این‌جانب حکایت کرد که بنا به قول وقایع‌نگاران، این یکی از

توپ‌هایی است که نیروی مشترک ایران و انگلیس به سال ۱۶۲۲ در جزیره هرمز از پرتغالی‌ها به دست آورده [...] و یک گارد توپ‌خانه در کنار آن گماشته‌اند و زنان عقیم به قصد درک فیض به آنجا می‌روند و از زیر توپ می‌گذرند تا شاید باردار شوند و به مراد خود برسند [...] در هر صورت این توپ مروارید، داستان‌های مضحک و یا تأثرانگیز بسیار آفریده و به ادبیات و تاریخ ایران راه یافته است (ملکی، ۱۳۷۰: ۵۱ تا ۵۳).

حاجی‌آقا نیز نماینده دوره‌ای دیگر از تاریخ ایران است؛ دوره کارچاق‌کن‌ها و فسیل‌های پوسیده‌ای که از ادوار شاهان قاجاری برجای مانده و به رنگ دوران درآمده‌اند؛ افرادی که در کاسه‌لیسی و خیانت گوی سبقت را از اربابانشان ربوده‌اند. این داستان قصه رجاله‌ای سیاسی است که در هشتی خانه‌اش می‌نشیند و با سالوس و ریا، منطبق با دوران، به زدوبند و چپاول اموال مردم و قدرت‌طلبی می‌پردازد. از آنجا که این داستان در دوره پهلوی می‌گذرد و وقایع این دوران را به نقد می‌کشد می‌توان آن را چکیده‌ای از دوره پهلوی در آثار داستانی صادق هدایت دانست.

حاجی ابوتراب نماینده طبقه‌ای است که با وجود ضعف و بیماری و افتادن در سرایش زوال، همچنان بر مسند قدرت است و می‌کوشد دیکتاتوری سیاه رضاشاه را تجدید و تحکیم کند ... پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ و سقوط رضاشاه، حاجی نیز چون بسیاری از همگانش از تهران می‌گریزد. اما به زودی اوضاع عادی می‌شود و همه دزدها و خائن‌ها و جاسوس‌ها و جانی‌ها و همکاران حاجی که با او همسفر بودند پیروزمندانه به تهران برمی‌گردند (میرعابدینی، ۱۳۷۷: ۲۱۳ و ۲۱۴).

و اما:

در مقابل حاجی‌آقا، داستان «فردا» (۱۳۲۵) توصیفی از زندگی و مبارزات کارگران در فضایی اندوه‌بار است ... «مهدی زاغی» ... کارگری دلزده است ... مهدی که برای کار در چاپخانه‌ای به اصفهان رفته است، همراه دو رفیق دیگرش، در یک اعتصاب کارگری کشته می‌شود ... غلام- دوست مهدی و عضو اتحادیه و حزب- پس از اطلاع از مرگ مهدی، درباره او می‌اندیشد. حزب به او امید خوشبختی در «فردا» را می‌دهد، اما فردا او باید در عزای رفیقش شرکت کند (همان: ۲۱۵ و ۲۱۶).

این داستان که جزء آخرین آثار داستانی صادق هدایت است؛ خط بطلانی است بر روی آرمان‌گرایی‌های حزبی که به عنوان فریبی مضحک، آخرین روزهای تاریخی هدایت را در بر می‌گرفت. (نک: همان: ۲۱۷ و ۲۱۸)

اشاره‌های تاریخی هدایت در آثارش، تنها به گذشته محدود نمی‌شود؛ بلکه از زمان حال نیز پا فراتر می‌گذارد و در آینده جاری می‌شود. در س. گ. ل. ل. هدایت با بازسازی نمای یک پلیدشهر، زندگی مصنوعی و رقت‌بار بشر دو هزار سال آینده را ترسیم می‌کند. چشم‌اندازی از غایت انسان مادی که به رغم همه پیشرفت‌های فنی‌اش، هیچ‌امیدی به آینده ندارد و همواره، نوستالژی دوران خوش بربریت، روح او را می‌آزارد. هدایت، در این بخش مانند بسیاری از نویسندگان آرمان‌گرا، عاقبت بشر را تیره و اندوه‌بار تصور می‌کند و تصویر ناامید او را، در انتهای تمدن مادی‌اش انعکاس می‌دهد. س. گ. ل. ل. روایت‌گر پایان رقت‌انگیز بشریت بر روی زمین است در آن هنگام که تمدن مصنوعی او به اوج شکوفایی و قدرت رسیده و دیگر هیچ‌انگیزه‌ای برای شروعی دوباره و ساختن فردایی بهتر وجود ندارد و همه‌چیز در تارهای درهم‌تنیده روزمره‌گی گرفتار شده و با گسست این تارها به ناگاه تمدن مصنوعی بشر نیز از هم می‌پاشد و فضایی آخرالزمانی البته بدون هیچ منجی پدیدار می‌گردد و به تمدن او پایان می‌دهد. در آن هنگامه است که با نمایان شدن بریرها دورانی تازه از سر خط شروع می‌شود و حلقه تاریخ، دیوانه‌وار به دور خود می‌چرخد:

دو هزار سال بعد اخلاق، عادات، احساسات و همه وضع زندگی بشر به کلی تغییر کرده بود. آنچه را که عقاید و مذاهب مختلف در دو هزار سال پیش به مردم وعده می‌داد، علوم به صورت عملی درآورده بود. احتیاج تشنگی، گرسنگی، عشق‌ورزی و احتیاجات دیگر زندگی برطرف شده بود، پیری، ناخوشی و زشتی محکوم انسان شده بود. زندگی خانوادگی متروک و همه مردم در ساختمان‌های بزرگ چندین مرتبه مثل کندوی زنبور عسل زندگی می‌کردند. ولی تنها یک درد مانده بود، یک درد بی‌دوا و آن خستگی و زدگی از زندگی بی‌مقصد و بی‌معنی بود [...] از این رو یک جنون عمومی به مردم دست داد، همه مردم به اقسام گوناگون خودکشی می‌کردند [...] و روی صفحه تلویزیون که روشن می‌شد پوشیده شده بود از خودکشی‌ها، حرکات جنون‌آمیز، کارخانه‌هایی که منفجر می‌شد، مردمی که در شهرها دسته دسته فریاد می‌کردند، مردی که چشم خودش را از کاسه در می‌آورد. زنی که در کاسه سر بجه‌اش مشروب می‌نوشید [...] نظم شهرها به هم خورده

بود. اغلب قوه برق می‌ایستاد، ماشین‌ها به هم می‌خورد، صدای فریاد و هیاهو شنیده می‌شد و کسی به کسی نبود. جمع کردن مرده‌ها مشکل شده بود، کوره‌هایی که مرده‌ها را تبدیل به خاکستر می‌کرد متصل در کار بود و با وجود این احتیاج شهرها را کفاف نمی‌داد [...] در همین روز طرف غروب بود که صدای همهمه و جنجال از دور بلند شد و گروه لختی‌ها با اندام ورزیده، رنگ‌های سوخته و بازوهای توانا وارد شهر «کانار» شدند و تا اول شب همه شهر را بدون مقاومت گرفتند (هدایت، ۱۳۵۶ ب: ۱۰، ۲۶ و ۲۹).

۳- نتیجه

صادق هدایت از داستان‌نویسان مدرن ایرانی است، اما تعلق خاطر او به بازگفت تاریخ پیشینیان و درنگش در فرهنگ گذشتگان - که البته بیشتر اوقات با طنز و نقد همراه است - به گستردگی در آثار گوناگون او بازتاب یافته است. هدایت از کسانی نیست که در جهان جدید زندگی می‌کنند، اما جهان‌نگری آنان همان جهان‌نگری گذشتگان است. بلکه او در کنار شناخت جهان معاصر با خصلت‌های این جهان جدید نیز درمی‌آمیزد و بخشی از مردم زمانه خود را - البته به گونه‌ای غیررسمی - نمایندگی می‌کند. از همین روست که بسیاری از پژوهشگران و صاحب‌نظران ادبیات معاصر، او را بنیان‌گذار داستان‌نویسی مدرن ایران می‌دانند.

آنچه در این موضوع شایسته توجه است، این است که نوگرایی هدایت، مانع از درنگ او در تاریخ گذشتگان نمی‌شود. داستان‌هایش برای مردم زمانه خودش نوشته شده، اما در بسیاری از نوشته‌هایش علاقه دارد؛ خوانندگان را به همراه خود به سفر در جهان گذشته ببرد. برخی از این توجهات را آشکارا در آثار هدایت، می‌توان دید و برخی دیگر را با نشانه‌ها و قرینه‌های موجود، با تأویل می‌توان دریافت.

بررسی آثار شانزده‌گانه هدایت که در این جستار در کانون توجه بوده است، نشان می‌دهد که می‌توان هر یک از این آثار را بخشی از مسیری دانست که هدایت برای سیر تاریخی در جهان ذهنی خود ترسیم کرده است. به سخنی دیگر، رویدادهای تاریخ بشر از لحظه آفرینش تا دو هزار سال بعد - آن‌گونه که هدایت می‌پنداشته - همچون رشته‌ای نامرئی، این آثار شانزده‌گانه را به هم در پیوسته است. بازیابی این رشته نامرئی که بر روی آن، نشانه‌هایی از تسلسل دوره‌های مختلف تاریخی نقش بسته است از دو جهت اهمیت دارد: نخست اینکه یک بار دیگر توجه عمیق هدایت را به تاریخ و فرهنگ گذشته یادآوری می‌کند و دوم اینکه در بازخوانی برخی آثار هدایت و گشودن لایه‌های پنهان آن‌ها کارگشاست.

۴- منابع

- آجودانی، ماشاءالله (۱۳۷۱)، «هدایت و ناسیونالیسم»، ایران‌نامه، ش ۳۹، ص ۴۷۳-۵۰۴.
- بارنت، آنتونی (۱۳۶۹)، انسان به روایت زیست‌شناسی، ترجمه: محمدرضا باطنی و ماه‌طلعت نفرآبادی، تهران: نشر نو.
- بهباد، محمود (۱۳۵۷)، آیا به راستی انسان زاده می‌موند است؟، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- بهارلویان، شهرام و فتح‌الله اسماعیلی (۱۳۷۹)، شناخت‌نامه صادق هدایت، تهران: قطره.
- بی‌ناس، جان (۱۳۸۱)، تاریخ جامع ادیان، ترجمه: علی‌اصغر حکمت، جلد ۱، تهران: علمی فرهنگی.
- چایچی امیرخیز، احمد و سعیدی هرسینی، محمدرضا (۱۳۸۱)، نگاهی به تدفین تابوتی در ایران باستان، تهران: سمیرا.
- حسن‌لی، کاووس و نادری، سیامک (۱۳۸۸)، «بازخوانی و تفسیر تاریک‌خانه هدایت بر پایه‌ی باورهای باستانی در گورخمره‌ها»، نشریه (علمی- پژوهشی) دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، سال ۵۲- شماره ۲۰۹، ص ۵۵-۷۴.
- و ----- (۱۳۹۱ الف)، «مناسک تدفین و آیین‌های گورستانی در آثار داستانی صادق هدایت»، نشریه (علمی- پژوهشی) ادب‌پژوهی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان، شماره ۲۲، ص ۹-۳۲.
- و ----- (۱۳۹۱ ب)، «تبارشناسی نقاشی، نساجی و سفال‌گری در بوف کور صادق هدایت»، نشریه (علمی- پژوهشی) الدراسات‌الادبیه بخش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ملی لبنان، شماره ۷۹، ۸۰، ۸۱ ص ۴۹-۸۲.
- و ----- (۱۳۹۲)، «شهر کهن «ری» در بوف‌کور: بازخوانی عناصر فرهنگی، اجتماعی و جغرافیای تاریخی»، نشریه (علمی- پژوهشی) نقد ادبی مرکز تحقیقات زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس، شماره ۲۳، ص ۱۴۹-۱۷۰.
- و ----- (۱۳۹۴)، «بازخوانی قضیه‌ی نمک ترکی صادق هدایت بر پایه‌ی چهار دوره‌ی کلان از تاریخ تحولات بشری»، نشریه (علمی- پژوهشی) الدراسات‌الادبیه بخش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ملی لبنان، شماره ۹۱، ۹۲، ۹۳، ص ۶۷-۹۶.
- خوب‌نظر، حسن (۱۳۴۶)، تمدن‌های پیش از تاریخ (نظری به پیدایش انسان و سیر تمدن از ابتدا تا عصر فلزات)، شیراز: انتشارات دانشگاه پهلوی.
- دهباشی، علی (۱۳۸۰)، یاد صادق هدایت، تهران: ثالث.

ساجدی راد، محسن و نادری، سیامک (۱۳۹۱)، «سیمای یک انسان‌میمون: تحلیل جامعه‌شناختی داستان پدران آدم اثر صادق هدایت، بر پایه‌ی نخست‌شناسی و انسان‌شناسی»، نشریه (علمی- پژوهشی) زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد فسا، شماره اول (پیاپی ۵)، ص ۷۹-۹۵.

طلوعی، محمد (۱۳۷۸)، نابغه یا دیوانه/ ناگفته‌ها درباره‌ی صادق هدایت، تهران: نشر علم.

فون‌لاو و دیگران (۱۳۷۷)، تاریخ جهان، تحول اندیشه، تمدن و فرهنگ جهان، زیر نظر ماروین پروی، ترجمه: عبدالرحمن صدریه، جلد ۱، تهران: انتشارات فردوس.

قدیانی، عباس (۱۳۷۹)، جغرافیای تاریخی ری (رگا)، تهران: آرون.

قدیانی، عباس (۱۳۸۴)، تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران در دوره‌ی هخامنشیان، تهران: فرهنگ مکتوب.

کاژدان و دیگران (۱۳۷۹)، تاریخ جهان باستان (شرق)، تهران: اندیشه.

کریمان، حسین (۱۳۴۵)، ری باستان، جلد ۱، تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.

لیبتون، رالف (۱۳۳۷)، سیر تمدن، ترجمه: پرویز مرزبان، تهران: دانش.

مغفوری‌مقدم، ایرج (۱۳۷۹)، دیرین‌شناسی پریمات‌ها، تهران: ارگ.

ملکی، حسین (ح. م. زاوش) (۱۳۷۰)، تهران در گذرگاه تاریخ، تهران: اشاره.

میرعابدینی، حسن (۱۳۷۷)، صد سال داستان‌نویسی ایران، جلد ۱ و ۲، تهران: چشمه.

نادری، سیامک و ساجدی‌راد، محسن (۱۳۹۱)، «رؤیای خاکستری: تفسیر کلیدواژه رنگ خاکستری در بوف کور صادق هدایت بر پایه فرهنگ باستانی «سفال خاکستری»، نشریه (علمی- پژوهشی) بوستان ادب دانشگاه شیراز (مجله علوم اجتماعی و انسانی سابق)، شماره دوم، ص ۲۲۱-۲۴۲.

هاشمی، محمدمنصور (۱۳۸۲)، نقد و تحلیل گزیده داستان‌های صادق هدایت، تهران: روزگار.

هدایت، صادق (۱۳۵۶ الف)، بوف‌کور، تهران: جاویدان.

----- (۱۳۵۶ ب)، سایه روشن، تهران: جاویدان.

----- (۱۳۵۶ ج)، سنگ و لگردد، تهران: جاویدان.

----- (۱۳۵۶ د)، علویه خانم، تهران: جاویدان.

----- (۱۳۵۶ ه)، زنده به گور، تهران: جاویدان.

----- (۱۳۵۶ و)، پروین دختر ساسان و (اصفهان نصف جهان)، تهران: جاویدان.

- (۱۳۵۶ ز)، نوشته‌های پراکنده، تهران: جاویدان.
----- (۱۹۴۶)، افسانه آفرینش، پاریس: آدرین مزون نو.
----- (بی تا الف)، توپ مرواری، تهران: افست.
----- (بی تا ب)، سایه مغول، تهران: افست.
----- و مینوی، مجتبی (۱۳۵۶)، مازیار. تهران: جاویدان.
----- و م: فرزاد (۱۳۵۶)، وغ وغ ساهاب، تهران: جاویدان.
هدایت، صادق (۱۳۸۳ الف)، فوایدگیاخنواری، تهران: جامه‌دران.

